

بودان سوکودولسکی Bohdan Sucodolski

## خصوصیات روانی-اجتماعی جوانان امروز و کوششهای فعلی تعلیم و تربیت\*

شاید انتظار داشته باشید که در این سخنرانی فهرست دقیقی از مشخصات روانی-اجتماعی جوانان و دستورالعملها و اشارات تعلیم و تربیتی مبتنی بر مطالعه آن خصایص عرضه شود که به کمک آنها بتوان جوانان را برای زندگی شغلی و گذراندن اوقات فراغت و حیات مدنی و اجتماعی و تفاهم و همکاری بین‌المللی آماده کرد.

اگر کسانی چنین توقعی دارند، می‌گویم که اجابت آن از عهده من خارج است. من می‌خواستم چنین کاری بکنم که خوشبختانه نتوانستم.

درواقع تحقق این آرزو بدین صورت میسر است که توصیفی بسیار ساده و ابتدایی از وضع جوانان معاصر بشود و براساس آن راهنماییهای بسیار کلی در زمینه تعلیم و تربیت به عمل آید. در وهله اول اینطور به نظر می‌رسد که پدیداری به ناهمجنسی وضع جوانان امروز، که متعلق به قاره‌های مختلف، سمالک دارای رژیمهای گوناگون و در مراحل مختلف توسعه و با چشم‌اندازهای متفاوت هستند، نمی‌تواند امر واحدی تلقی شود. تنظیم تیپ‌شناسی جوانان براساس شرایط زندگی آنها نیز احیاناً کار درستی نیست. مطالعاتی که درباره جوانان اروپایی شده نشان می‌دهد که طرح و بررسی تیپ‌شناسی که فقط در یک قاره یا در کشورهای دارای نظامهای مختلف اجتماعی و حتی در داخل یک کشور تنها شده است اعتبار موقتی دارد. بالطبع راهنماییهای تعلیم و تربیتی مبتنی بر این بررسیها نیز همین نقص را دارد و اگر بخواهیم آنها را مبنای عمل قرار دهیم ما را گمراه می‌کند. گردهمایی در زمینه تعلیم و تربیت کاری بس خطرناک است. تعلیم و تربیت مرییان را وای دارد که مدام بیداری عقل و دل خویش را حفظ کنند و پیوسته به بررسی شواهدات و آراء و عقاید بپردازند و واقعاً با جوانان درباره شرایط زندگی‌شان در تماس باشند.

\* قسمتی از متن سخنرانی که سوکودولسکی رئیس « مؤسسه تعلیم و تربیت » ورشو در کنفرانس تعلیم و تربیت یونسکو در پاریس در سال ۱۹۶۴ ایراد کرده است.

من به عنوان یک مربی می‌خواهم به این توصیه‌ها وفادار باشم و، به این جهت، فقط مسایل عمده را مطرح می‌کنم بی آنکه بخواهم راه حل آنها را در سوارخ خاص و جزئی عرضه کنم. من باشما بیشتر در باب چشم‌اندازها سخن خواهم گفت و کمتر درباره برنامه‌ها بحث خواهم کرد.

اما قبلا می‌خواهم شمارا به عظمت درام عصر خودمان متوجه کنم و سرنوشت مشترک همه ملل را روشن سازم و بگویم که تعلیم و تربیت نسل جوان باید مطابق با وظایفی که به عهده آنها گذاشته خواهد شد، صورت گیرد.

جوانان چگونه هستند؟ چه می‌شوند؟ چه باید بشوند؟

من می‌خواهم صریح و بی‌پرده مسایل مبتلا به را طرح کنم و روشن سازم که ارزش واقعی بررسیهای مربوط به جوانان معاصر تا چه اندازه است. این بررسیها درباره جوانان ناسازگار و ناسالم و نابهنجار انجام شده است. این مطالعات از طریق مصاحبه‌ها، کسب اطلاعات، و با توجه به مکاتبات یا اظهاراتی که خود جوانان کرده‌اند صورت گرفته است. شک نیست که در این کارها کوشش بسیار شده است که اطلاعات لازم از گروههای نمونه به دست آید و به وسیله آنها همبستگی میان عناصر مختلف بیان شود، و به این ترتیب، موقعیت جوانان توصیف و تعریف گردد و عقاید و وجهه نظرهای آنها انعکاس یابد.

اما اگر من راه دیگری در پیش گرفته‌ام به دلیل آنست که ارزش این نوع تحقیقات را نسبی می‌دانم. در واقع، این تحقیقات مبتنی بر احکامی است که صحت آنها مسلم نیست. در وهله اول این بررسیها بر اساس این فرض قرار دارد که جوانان درباره خود درست فکری کنند و صادقانه درباره خود سخن می‌گویند. اما به راستی آنها در این مورد قابل اعتمادند؟ حتی اگر بپذیریم که همه شرایط رازداری در کار تحقیق سراعات شده باشد و پرسشنامه‌ها بی‌نام باشد، نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که این اظهارات صحیح باشد. مطالبی که معمولا در پرسشنامه‌ها مطرح می‌شود خاصیت القاء کننده دارد و باعث می‌شود که معمولا به پرسشها جوابهای مبالغه آمیز و خوشایند طبع خویش بدهند. وانگهی می‌دانیم که وقتی کسی درباره خود حرف می‌زند آنچه می‌گوید حقیقت وجودی او نیست بلکه چیز است مستقل از او. گویی در عالم افسانه است یا از موضوعی افسانه‌ای سخن می‌گوید.

در وهله دوم، روشهای تحقیقی که به کار می‌رود مبتنی بر این اصل است که جوانان می‌دانند که چه هستند و این پرسدعایی در عین حال خطرناک و موجب تردید است. آیا حقیقتاً جوانان می‌دانند که چه هستند و خود را خوب می‌شناسند؟ خودشناسی امر بسیار مشکلی است. این علم شاید در دوران پیری و در سراسیمه حیات ممکن باشد، آنهم در صورتی که دیگر آینده‌ای در انتظار ما نباشد که مایه ناآرامی و تحول زندگی باشد. هر اندازه که فعالیت داشته باشیم و وظایف جدیدی را به عهده گیریم، هر قدر موقعیتهای جدید برای ما متصور باشد، خودشناسی ما در گون می‌شود و

هر روز از نو جنبه‌ای از وجود خود را بازمی‌شناسیم. آیا می‌توان قبول کرد که این علم در حوصلهٔ جوانانی باشد که تازه زندگی را شروع می‌کنند و تجربه‌شان بسیار کم است؟

حتی اگر این جوانان مدعی باشند که خود را می‌شناسند آیا دستخوش پرمده‌عاییهایی نیستند که احتمالاً باز زندگی غافلانه و انتظارات بیهودهٔ آنها توأم است؟

وقتی مبادی و اصول تحقیقات و مطالعات دربارهٔ جوانان را مورد تردید قرار دهیم پیداست که نتایج تحلیل اظهارات خود جوانان اعتبار چندانی نخواهد داشت. اطلاعاتی که بدین طریق به دست می‌آید فقط یک‌طرح می‌تواند باشد. اگر این اطلاعات را توصیف درستی از حالات و خصایل جوانان بدانیم در شناختن آنها توفیقی به دست نیآورده‌ایم و خطاست اگر گمان کنیم که در پرتو این اطلاعات می‌توانیم راهی پیش پای جوانان بگذاریم و بگوییم به کدام راه بروند و چگونه بروند. این طرز تلقی در واقع ما را دچار خطا می‌کند و به هدف فعالیت‌های تعلیم و تربیتی کمکی نمی‌رساند. در این انتقاد می‌توان پیشتر رفت و گفت که این تحقیقات، بیش از آنچه باید، به خود-شناسی و بیان حقیقی مافی‌الضمیر اعتماد می‌کنند و اهمیت می‌دهد. علاوه بر این، در این تحقیقات بنای اسر بر این است که انسان را به خصایص فعلیش محدود کنند و این نظریه ایست که اساساً غلط است. اینکه انسان را مجموعهٔ خصایص فعلیش بدانیم در واقع او را به انسانی انتزاعی تحویل کرده‌ایم و رشد بعدی او را نادیده انگاشته‌ایم. اگر اعمال این اصل در مورد سالمندان خطاست، در مورد جوانان ما را بیشتر گمراه می‌کند. مفهومی که ما از جوانی داریم در صورتی درست است که بر ما معلوم کند که جوانان چه می‌شوند، نه اینکه چه هستند. تحول و صبرورت به چند عامل بستگی دارد: عامل عینی و عامل ذهنی. به این معنی که تحول حیات آنها تنها تابع شرایطی نیست که خارجی خوانده می‌شود. این شرایط را باید به وجوه مختلف بر حسب علایق آنها تفسیر کرد. چه اگر برای گروهی محرك است برای دستهٔ دیگر در حکم مانع به‌شمار می‌رود. اگر در این راه بررسی عمیقی بکنیم پی می‌بریم که بسیاری چیزها در بارهٔ جوانان نمی‌دانسته‌ایم و آنوقت است که اهمیت فراوان تحلیل کیفیات و صفات آنها آشکار می‌شود و از این جهت که دیگر خود را محدود به ظواهر نکرده‌ایم مسئلهٔ زندگی را با صفا و اصالت کاسلش دریافته‌ایم و این یکی از مسایل اساسی انسان‌شناسی فلسفی است. این مسئله که انسان حقیقی ذاتاً چیست، صرف نظر از ظواهر و عوارضی که در اوضاع و احوال مادی به انسان واقعی تعلق دارد، شکلی است که از فلاسفهٔ یونان گرفته تا فلاسفهٔ اگزیستانس امروز بدان توجه کرده‌اند.

اشکال این مسئله نباید باعث شود که از اهمیت آن در زمینهٔ مورد نظر غافل شویم. خیلی آسان است که از این اختلاف زندگی اصیل و حیات در آمیخته با اشیاء صرف نظر کنیم و بگوییم جوانی همین تصویر زندگی خارجی شده در شرایط معین و مشخص است. در این صورت، صفات ظاهری و مفید به اوضاع و احوال را به جای صفات حقیقی منظور کرده‌ایم. البته وقتی در صدد کشف زندگی اصیل هستیم و حیات خارجی شده فقط نمایش و صورت ظاهری از آنست، واجباً با آن تضاد

دارد، وظیفه بسیار دشوار و خطیری داریم و پیداست که اکتفا به صفات ظاهری یعنی رفتن در راه خطا بسیار آسانتر است.

### نتایج رشد مداوم آدمی

نتیجه این ملاحظات چیست؟ آیا اینها فلسفه محض و بدون هرگونه ارزش عملی است؟ این ملاحظات بدون شک جنبه فلسفی دارد، اما بحث در واقعیت همیشه مستلزم فلسفه است و اگر روشی غیر از این پیش گیریم فقط می توانیم به ثبت و ضبط پدیدارهای ساختگی بپردازیم و حال آنکه فلسفه نتایج مهم و قابل ملاحظه ای دارد، و نه تنها ما را از معرفت آمیخته به خطا برکنار می دارد، بلکه مانع فعالیت نامناسب و خطاهم می شود.

وقتی می گویند باید جوانان را بشناسیم تا بتوانیم آنها را تعلیم دهیم و تربیت کنیم، به نظر ما می رسد که برای شناختن جوانان باید آنها را تعلیم داد. وقتی می شنویم که باید رفتار و افکارشان را به دقت ثبت کنیم تا بدانیم که چگونه با آنها مواجه شویم و در هر شرایطی چگونه آنها را تحت تاثیر قرار دهیم، می گوئیم تأثیر ما باید به طریقی باشد که جوانان در رفتار و افکار خود از قید عادات خارجی رهایی یابند و در شرایطی که امکان همه گونه تجدید نظر و آزادی هست، آنطور که می توانند استعداد دارند، بشوند. وقتی با اصرار و با ظاهر منطقی ما اقاغ می کنند که برای عمل و فعالیت در هر شرایطی معرفت به واقعیات لازم و ضروری است، جواب می دهیم که واقعیت مجموعه یی از تصورات و خصایل نیست، بلکه باید آن را در یک سیستم دینامیک قوای حاکم بر رشد شخصیت جست و جو کرد. به اینجهت شناسایی وضع و کیفیت امور و اشیاء به اندازه شناسایی نیروها مفید و مؤثر نیست. ما می توانیم این نیروها را بشناسیم و اولیاء جوانان و خود آنها هم می توانند با تجربه و شناسایی فعالیتهایی که به نظرشان ارزشی دارد و شوق و ذوق آنها را برمی انگیزد، از عهده این کار برآیند.

آشنایی با عقاید جوانان برای وضع دستور العملها و اصول تعلیم و تربیت چندان سودمند نیست. با اینهمه، هنگام برنامه ریزی تعلیم و تربیت می توانیم از آن استفاده کنیم و در عین حال این را به یقین بدانیم که با وجود همه اطلاعاتی که درباره جوانان به دست آورده ایم ناچاریم آنها را به راهی ببریم که باید در آن راه بروند. فی المثل، به موجب تحقیقاتی که مؤسسه فرانسوی افکار عمومی انجام داده است، استنباط می شود که جوانان فرانسه در سلسله مراتب ارزشها سلاستی را بالاتر از همه چیز قرار می دهند و بعد پول و عشق را و کار را در ردیف آخر می گذارند. آیا این امر ما را ملزم می کند که هرچه زودتر تعلیم و تربیت را با این سلسله مراتب متناسب سازیم؟ وقتی جوانان لهستانی کار را در ردیف اول قرار می دهند آیا معنیش اینست که تعلیم و تربیت باید همه ارزشهای دیگر را نادیده انگارد؟ وضع سری در قبال جوانان همچون وضع طبیب بر بالین بیمار است و طبیب راه درمان را بهتر از مریض می شناسد.

من با دفاع از این اصل ، بالاخره به بحث در بنیان متدولوژیک تعلیم و تربیت ، به قسمی که امروز آن را درک می‌کنم ، می‌پردازم .

تعلیم و تربیت نه از آنجهت واقعیت راسی‌شناسد که به مشاهده آن می‌پردازد ، بلکه این شناسایی با ابداع صورجدید صورت می‌گیرد . تعلیم و تربیت با شناسایی واقعیت در عین صورت پذیر ساختن آن ( ابداع آن ) بیشتر به هنرفن نزدیک می‌شود . هنرفن در حین ابداع امور در جهان معرفت ، معرفت نسبت به آنها رامیسرو فراهم می‌سازد . پس تعلیم و تربیت از اینجا به علم معاصر نزدیک می‌شود که جریان واقعیت را در مقیاسی وسیعتر از همیشه به جریان تحول واقعیت تبدیل می‌سازد .

### جهت فعالیت تعلیم و تربیتی

نمی‌دانم تا چه اندازه توانسته‌ام شما را با اصول خود آشنا کرده باشم . اما حدس می‌زنم که با توجه به دلایلی که اقامه کرده‌ام سؤالی برایتان مطرح شده باشد . و شاید بتوانم سؤال رابه اینصورت پیش بینی کنم که : آیا معرفت به خصوصیات و وضع فرهنگی جوانان نمی‌تواند راهنمای فعالیت ما باشد و به ما کمک کند که نظامی ایجاد کنیم و آنها را رهبری نماییم ؟ به این مسئله ، که جنبه عملی دارد ، می‌توانم اینطور جواب بدهم که جهت فعالیت تعلیم و تربیتی باید ناظر به آشنایی و معرفت به تحقیقاتی باشد که رشد و توسعه تمدن معاصر ایجاب می‌کند .

معنای این نظر در وهله اول آنست که در عصر ما جریان‌هایی بانیروی خاصی به وجود می‌آید که نتیجه واقعیت اجتماعی هستند و انسان در میان این واقعیت به دنیا می‌آید و ریشه می‌یابد . اما همین واقعیت اجتماعی خود انسان رابه نابودی تهدید می‌کند . آدمیان در رشد تاریخی تمدن علم ، هنر و فنون ، اقتصاد ، مؤسسات سیاسی و اجتماعی و به طور خلاصه جهان خاص بسیار غنی و در هم پیچیده خود را ساخته‌اند .

این وضع باعث شده است که انسان امکانات بسیار فراهم آورد و حوائج ضروری بسیار فوری را برآورده سازد و خود او کم و بیش متناسب با کارها و آثار خاص خود رشد یابد . در عین حال ، اینکه در گذشته و حال بشر با آگاهی ناقص و اجمالی جهت رشد سریع واقعیت تمدن را معین کرده است تعارضات گوناگون و خطیری را باعث شده است . به این معنی که رشد آدمی را تابع مقتضیات غیر عقلایی اشیاء کرده است . برخورد این دو جریان ، یعنی جریان ابداع و جریان از خود بیگانگی انسان ، در عصر ما بسیار شدید است .

دلیل این امر چیست ؟ مسئله تمدن عصر حاضر و توسعه فوق العاده آن تقابل میان وضع فعلی و آینده انسان است . واقعیتی که مردمان امروز در آن زندگی می‌کنند خیلی بیشتر از گذشته حاصل و اثر کار آدمی است . در نتیجه ، فعالیت امروز بیشتر مقید و محدود به همین واقعیت انسانی است .

وقتی از اعصار گذشته بحث می‌کنیم، می‌توانیم حیات درونی و خاص انسان را از جهان طبیعت، که مستقل از آن و احیاناً متضاد با آنست، تمیز دهیم. ماتحت تأثیر و اضاع زمان خود این ثنویت را کمتر مورد توجه قرار داده‌ایم.

مارکس توجه کرده است که طبیعت انسانی شده و انسان هم با طبیعت در آمیخته است و معنی این قول آنست که انسان با علم و فنون و هنری که به دست آورده جهان و طبیعت بیگانه با خود رابه محیط و شرایط خاص انسانی سبدل کرده است و خود در همین محیط و در ضمن فعالیت‌های خود اصل اساسی و ریشه حیاتی یافته است.

انسان جدید بیشتر از مردمان سلف حاصل جهان خاص علوم و فنون و هنرو تاسیسات اقتصادی و شرایط اجتماعی و اقدامات سیاسی است. مع هذا، با صراحت می‌گوییم که این جهان را باید انسانی اداره کند که بیش از پیش قابلیت و خرد خود رابه کاری اندازد و هشیاری بیشتر دارد. آدمی باید به جایی برسد که بتواند با مقتضیاتی که جهان ایجاب می‌کند هماهنگ شود و در عین حال وظایفی را انجام دهد که به اقتضای رشدش به او محول می‌شود.

مع هذا، رشد آدمی آکنده از تضادهاست و به درجات مختلف با عمل آگاهانه و توأم با مسئولیت آدمی صورت می‌پذیرد، هر چند که این اعمال زایدۀ فعالیت نوع بشر باشد.

در این وضع باید وظایف مربوط به تعلیم و تربیت را، که به جریانهای رشد تمدن مربوط است، از نوع وظایف عینی دانست که از خارج بر انسان تحمیل می‌شود و با انجام دادن این وظایف است که وجهه نظر و مکتسبات و تحصیلات علمی و هنری و فنی آنها همراه با قیود زندگی اجتماعی و اخلاقی و در نتیجه تصورات، ذوقها، احتیاجات، و ملاکهای ارزششان رشد و تحول می‌یابد.

به اینجهت، تعلیم و تربیت نمی‌تواند سبتنی بر این امر باشد که آدمیان چه هستند، بلکه باید آنها را با توجه به چشم انداز وظایف آینده‌شان تربیت کند.

### چگونه باید فاصله میان جوانان و پیران را از میان برد؟

اینجا مادر برابر امر غیر متیقن و مشکوک دیگری هستیم. وقتی قبول می‌کنیم که تعلیم و تربیت در عصر ما باید بیشتر و به طریق اولی با توجه به درک وظایف جوانها و نه صرفاً با آشنایی به استعدادهای فعلی و تصورات و آرزوهای آنها، انجام شود، آیا این اصل یک دستور العمل تعلیم و تربیتی کافی نیست که مخصوصاً برای سالمندان قابل درک است؟ ولی وقتی با جوانان سروکار داریم شاید، علاوه بر این، باید قبل از هر چیز خصوصیات روانیشان را، آنطور که روانشناسی رشد بر ما معلوم کرده است، به حساب آورد. و بالاخره، نکته دقیق اینکه به فرض آنکه از تبعیت برده وار اوصاف و مشخصات روانی-اجتماعی جوانان امروز خلاص شدیم، آیا این تمایل و وسوسه

در ما به وجود نمی‌آید که تسلیم اصول موضوعه‌ی شویم که جریان‌فعالیت تعلیم و تربیتی ما مبتنی بر آنست و آن اصول ناظر به شناسایی جوانان است، هرچند که رهبری و جهت دادن به آن فعالیتها به اقتضای تمدن عصر حاضر صورت گرفته باشد؟

کمی درباره‌ی این مسئله پیچیده تأمل کنیم. همه ما تحت تأثیر جاذبه و شاید مقهور روانشناسی هستیم که بزرگترین کشف و دستاورد آن در قرن ما اینست که کودک یک آدم کوچک نیست، بلکه هیأت نفسانی ممتاز و مخصوصی است. بهمین ترتیب، در روانشناسی، البته نه با آن قطعیت، خصوصیات و وجوه امتیاز جوانان از سالمندان بیان می‌شود.

آیا حقیقتاً اینطور است؟ اگر درست است که کودکان را ممتاز از اشخاص متعلق به گروههای سنی بالا بدانیم آیا نمی‌شود این نظریه را درباره‌ی اختلاف جوانان و پیران تعمیم داد؟ و با توجه به ملاحظات و مشاهدات در زندگی جوانان اختلافاتی میان زندگی آنها و بزرگسالان پیدا کرد؟

شک نیست که در شرایط مختلف خصوصیات روانی گوناگون به وجود می‌آید. با اینهمه، وقتی گروههای جوانان کارگر و به‌طور کلی شاغل به کار را مورد توجه قرار می‌دهیم، که شرایط زندگیشان از جهات گوناگون شبیه به شرایط زندگی بزرگسالان است، اختلاف روانی به نحو محسوسی کاهش می‌یابد. قول به این امر درباره‌ی جوانان مسائل تازه و مهمی را در تحلیل مطلب مورد نظر به وجود می‌آورد.

در مطالعاتی که تاکنون شده است بیشتر جوانانی منظور نظر بوده‌اند که در مدرسه درس می‌خوانده‌اند و به این ترتیب درک مشابهت میان جوانان و بزرگسالان کاری آسان می‌شود، اما این توجه می‌تواند فاصله‌ای را که میان جوانان و پیران بوده است، از میان بردارد. سابقاً ملاک تفکیک جوانی و بزرگسالی را این می‌دانستند که جوانان در مدرسه درس می‌خوانند و کار نمی‌کنند و بزرگسالان صرفاً به کار اشتغال دارند و دیگر از درس فارغ شده‌اند. اما این توجیه باطلی است. در دنیای ما جوانان همه مانند بزرگسالان کاری کنند و تعلیمات و تحصیلات هم اختصاص به جوانان ندارد و بزرگسالان هم می‌توانند به تحصیل بپردازند. ملاک دیگری که قبلاً مورد توجه بود تشکیل خانواده بود. اما اگر کسانی را جوان بدانیم که از ۲ سال بیشتر ندارند — و غالباً هم همینطور فکر می‌کنیم — می‌بینیم که عده زیادی از این گروه سنی تشکیل خانواده داده‌اند و حتی عده‌ای از آنها صاحب اولاد هستند. حالا وقتی از جوانانی بحث می‌کنیم که احیاناً پدر یا مادر هستند، آیا باز هم آنها را دارای خصوصیات روانی ممتاز از بزرگسالان می‌دانیم؟ (کوششهایی که جوانان بعضی از کشورهای اروپای شرقی در کار ساختمان و نوسازی کشور خود انجام می‌دهند نشانه آنست که آنها هم می‌توانند همه جا همدوش بزرگسالان مسئولیت‌های عمده به عهده بگیرند، منتها این تجربه برای مردم همه کشورهای قابل درک نیست یا پیش نیامده

است.) بهر حال، این تجربیات مبین این امر است که چگونه جوانان با بزرگسالان همگام و همراه می‌شوند. از این گذشته، در همه کشورهای، صرفنظر از رژیم سیاسی و اجتماعی آنها، اثر و اهمیت دایم‌التزاید کوششهای جوانان در شئون مختلف زندگی آشکار است، بخصوص در ورزش و هنرها.

در ورزشگاهها و هنگام بازیهای المپیک این جوانان هستند که در برابر میلیونها تماشاچی پیروزی به دست می‌آورند. جوانان دختر و پسر، که سابقاً فقط به ادامه دوره کنسرواتوار اکتفا می‌کردند، اینک روی صحنه به موفقیتهای بزرگ‌نایل می‌آیند و هنرپیشگان و رؤسورهای جوان از طریق سینما و تلویزیون جای خاصی در دل‌های مردمان دارند و حتی در ادبیات به نام مصنفان و نویسندگان برمی‌خوریم که از نظر من در عداد جوانان هستند. اگر موفقیتهایی را که جوانان در زمینه علوم طبیعی کسب کرده‌اند - که غالباً بسیار مهم و شاید کمتر نمایان است - ذکر کنیم، می‌توانیم به حق نتیجه بگیریم که سهم جوانان در کوششهایی که انسان برای ساختن تمدن به خرج می‌دهد هرگز به اندازه امروز اهمیت نداشته است.

در این مورد طرز تفکر متداول که ناظر به توصیف خصوصیات جوانان است و با توجه به روان-شناسی رشد تعلیم و تربیت آنها را جدا از تعلیم و تربیت بزرگسالان می‌داند، جهت وجودی ندارد. قبل از اینکه سخن را تمام کنیم جنبه دیگری از این موضوع را نیز مطرح می‌کنیم. سراحل مختلف زندگی یعنی کودکی، جوانی، بزرگسالی و پیری تنها با ملاحظات زیست‌شناسی سنجیده نمی‌شود. ما در عصر خودمان در این زمینه تغییراتی حس می‌کنیم که قابل توجه و ارزشیابی است. از جمله می‌بینیم که مردمان بیشتر عمر می‌کنند، پیری دیرتر از سابق شده است، و می‌توانیم ببینیم که آدم ۲۰ ساله خیلی جوان است، زیرا متوسط سن دیگر مثل قدیم ۳۰ سال نیست بلکه در حدود ۷۰ سال است. در گذشته آدم ۴۰ ساله را پیر می‌دانستند، امروز به اشکال می‌توان یک ۷۰ ساله را پیر دانست. این دیررسی پیری در زمان ما به این طریق تبیین می‌شود که معمولاً در سنین کمال مردم امروز هنوز آثار و مشخصات جوانی وجود دارد. مگر غالباً به کرات نمی‌شنویم که زندگی پس از چهل سالگی شروع می‌شود؟ مگر نمی‌بینیم مردانی را که در عرف صد سال پیش پیر بودند امروز مانند جوانان زندگی می‌کنند؟ آیا روزگار ما عصر تحقق برنامه جوان ماندن همگان نیست؟

در این شرایط فاصله‌ای که میان جوانان و بزرگسالان وجود دارد به نحو محسوسی کاهش می‌یابد و از بین می‌رود. به این معنی که نه فقط جوانان مثل بزرگسالان زندگی می‌کنند، بلکه بزرگسالان هم به جوانان تشبه می‌جویند. برای این موضوع هیچ گواهی گویاتر از تعبیر رایج «جوان قدیمی» نیست که در افواه عام است و چندی پیش نیست که این دو مفهوم متضاد را با هم جمع می‌کنند و به کار می‌برند.



از میان رفتن فاصله‌ای که جوانان را از بزرگسالان جدا می‌کرد معنی و جهت عمیقتری هم دارد و این ناشی از صرف تصادف نیست. جوانان پیوسته می‌خواهند در عداد بزرگسالان درآیند و بزرگسالان در رؤیای بازگشت به جوانی هستند. و اگر سابقاً این مقصود آنها را حاصل نمی‌شده است امروز وضع دیگری است، زیرا شرایطی به وجود آمده که به تحقق این وضع کمک می‌کند. و این شرایط مربوط است به خصوصیات تمدن عصر حاضر. خصیصه این تمدن تحول سریع و عمیق در همه زمینه‌های حیات آدمی است.

تمدن جدید از آنجا که نظام اجتماعی جدید برای ملیونها انسان فراهم ساخته و در کار رشد و شکفتگی سلسله آسیا و آفریقا شرکت می‌کند، به کار بزرگی دست زده است و به سردان متعارف و متوسط‌القولوا هم اجازه تسلط بر نیروهای طبیعی را می‌دهد، سردمان را از کار سنگین بدنی خلاص می‌کند، مصیبت‌های بزرگی از قبیل گرسنگی و جهل را از میان می‌برد، و نبوغ انسان امکان تسلط بر جهان و وصول به ستارگان و ماه و غلبه بر نیروی جاذبه حاکم بر زمین را می‌نمایاند. در واقع این تمدن بسشر موقعیتهای بزرگ است و تحولات عظیمی در پیش دارد اما خطراتش هم کم نیست و کوششهای جسورانه‌ای را ایجاب می‌کند، و به عبارت دیگر، پیشروی این تمدن مستلزم دل به دریا زدن است.

چنین تمدنی ایجاب می‌کند که انسانهای تربیت‌شده صاحب عزم و جدیی باشند که بتوانند مسئولیتهای خود را به عهده بگیرند و مردمانی باشند در ترقی و پیشرفت مدام و نوحوا و خلاصه مردمی که اثر جوانی در حال و کارشان باشد.

در چنین وضعی هم جوانان و هم بزرگسالان باید واجد خصایص جوانی باشند و استیاز زمان ما هم اینست که مفهوم جوانی را از مقوله سن و سال جدا کرده و آن را در واقع مجموعه‌یی از قوای پرتوان و کیفیات و حالات مطلوبی می‌داند که تمدن جدید در ایجاد و توسعه آن دخیل بوده است.

در بسیاری از زبانها اصطلاحات «جوانی» و «جوانان» یکی نیست. در زبانی که چنین اختلافی وجود ندارد کوشش می‌شود لفظی و صفتی را پیدا کنند که به کمک آن بتوانند جوانی به معنی یک شیوه زندگی و جوانی از نظر سنی را از هم تمیز دهند. امروز از آنجهت که تمدن معاصر اقتضای جوان ماندن سردمان را دارد، یا لازمه نگاهبانی تمدن جدید داشتن روح و صفات جوانی است، تعلیم و تربیت جدید باید در بار آوردن جوانان و بزرگسالان این معنی را در نظر داشته باشد که تمدن جدید را تنها با کار جسورانه می‌توان توسعه داد و در برابر خطرات احتمالی حفظ کرد. پس در واقع تعلیم و تربیت وقتی کار و وظیفه اساسی خود را انجام می‌دهد که جوانان بتوانند در حین ورود به زندگی و قبول مسئولیت، جوانی خود را حفظ کنند و بزرگسالان هم جوانی ظاهراً از دست رفته را از سرگیرند. حالا این مسئله مطرح می‌شود که چگونه

می‌توان جوانی جوانان را حفظ کرد و آن را به بزرگسالان هم برگرداند .

مفهوم و معنای جوانی ، که از جهات مختلف با سیر توسعه تمدن عصر ما ارتباط دارد ، از عناصر گوناگون ترکیب شده است که اهم آنها نوع تجارب اشخاص و واقعیت محیط آنها و فعالیت و وظیفه‌ای است که به‌عهده گرفته‌اند . و در واقع ، این انسان زمان ماست که باید معنایی به‌خود و جهان بدهد که با رنج و بی‌حاصلی حیات و با روح بدبینی و علی‌السوایی متضاد باشد . در شرایطی که شایسته زندگی انسان است و اهمیت طرح مسایل از جوابهای تحکمی که به مسایل دروغین می‌دهند بیشتر است ، و خلاصه آنجا که امور و حوادث به زندگی طراوت و تازگی می‌دهد ، جوانی هم وجود دارد . به بیان دیگر ، جوانی و جوان بودن مقتضی طرز تالی روشن و صریحی از جهان و دیگران است . پیداست که به این ترتیب جوانی فقط محدود به یک نحوه زندگی نمی‌شود ، بلکه شامل شیوه عمل هم هست . به این معنی که جوانی مستلزم فعالیتی خاص همراه با قبول مسئولیت است و در چنین فعالیتی است که شخصیت ظاهر می‌شود و در برخوردهای دراماتیک و در مبارزه با موانع و ناسازگاریها رشد می‌کند . خطر کردنها و دل به دریا زدنهایی که در برنامه‌ها دیده می‌شود از خصوصیات عصر ماست . فعالیتهایی که جوانان به‌عهده می‌گیرند تنها از لحاظ شخصی ایجاب قبول مسئولیت نمی‌کند ، بلکه آنها از نظر اجتماعی هم قبول مسئولیت می‌کنند . در واقع این فعالیت باید برای مردم باشد و صورت زندگی‌شان را تغییر دهد و بر ضد یکنواختی و بیدردی و بی‌عدالتی و خودخواهی به کار رود . اگر جوانان به‌خودی‌خود به دنبال فداکاری و تحمل رنج نمی‌روند ، حاضرند بدنی مدید به خاطر عدالت مبارزه کنند ، اما وقتی این امر میسر نباشد و صرف لفاظی براد و منظور باشد نوعی تحاشی در جوانان می‌بینیم . اما این هم باعث نمی‌شود که واقعیت از تحول بازماند و سکون جای آن را بگیرد .

### اثر تعلیم و تربیت در تحول زندگی اجتماعی

چگونه تعلیم و تربیت می‌تواند به جوانان مدد برساند تا جوانی خود را حفظ کنند و در دوران کمال زندگی هم آن را از دست ندهند ؟ .

در اجابت این سؤال باید در وهله اول توجه کرد که گردانندگان امور باید تربیت جوانانی را به‌عهده بگیرند که با زندگی فعلی و شرایط خانوادگی و وضع تحصیل و مدرسه و محیط و دورنماهای زمان حال انس گرفته‌اند و خلاصه در این اوضاع و احوال بار آمده‌اند . آنها باید جوانانی را تربیت کنند و راه ببرند که وضع و حالشان به نوعی صورت ثابت به‌خود گرفته است و افکار و روحیانشان محدود به شرایط معینی است . اینجا باید به مسئله‌ای برگردیم که در آغاز سخن مطرح کردیم و آن مسئله تحقیق در خصوصیات روانی-اجتماعی جوانان است . اگر این خصایص را به‌عنوان صفات ثابت دوران رشد و بلوغ و مربوط به امور زیست‌شناسی ، روانشناسی و

اجتماعی بدانیم ، باید قبول کنیم که اینهمه نتیجه شرایط زندگی جوانان است و نه محتوی ذاتی آن . ما می توانیم و وظیفه ماست که تا آنجا که ممکن است منشاء و اصل این خصوصیات را با توجه به شرایطی که در زمینه تعلیم و تربیت حصول آنها ممکن می شود پیدا کنیم .

مربیان غالباً عقیده دارند که وظیفه اصلیشان تنها ایجاد محیط خاصی برای تعلیم و تربیت جوانان متناسب با شرایط واقعی زندگی و پیش بینی و تدارک محدودیتهای زندگی و مشکلات و مصایب آنهاست . اما من این نظرگاه را نمی پذیرم چرا که شور تعلیم و تربیت آخرالامر به نوعی تسلیم در برابر وضع گذشته و حال در می آید و کار مری در مان آلام و زشتیهای زندگی می شود و این به نظر من کاملاً نادرست است . سخن بی پرده بگوییم ، اگر گردانندگان امور بخواهند به نحوی مصیبتهایی را که دانستگیر جوانان شده است از میان بردارند امکان این را نخواهند داشت که کار تعلیم و تربیتی انجام داده باشند . وظیفه اصلی آنها اینست که خصوصیات واقعی زندگی جوانان را در شرایط اجتماعی معین و مبارزه ای را که باید برای تحول این زندگی به عهده بگیرند و از پیش ببرند معین سازند .

وظیفه مربیان و گردانندگان امور تنها انجام کارهایی نیست که در زمان حال و وضع فعلی ارزش داشته باشد ، بلکه در عین حال کوشش و جهدیست برای اینکه جوانان شرایطی به وجود آورند که ارزش زندگی آینده آنها را نیز محقق سازد . البته این وظیفه دشواری است و درباره آن می توان بحثهای مفصل کرد ؛ ولی ، بهر حال ، توجه باید کرد که دانسته این کوشش بسیار وسیع است و ناظر به این معنی است که همه آدمیان که در اوضاع اجتماعی گوناگون هستند ، بتوانند به طرز انسانی زندگی کنند . هیچ راه دیگری هم وجود ندارد . اینکه خود را با اندیشه ایجاد یک مدینه تعلیم و تربیت و مرغزاری خوش در میان ریگزارهای بیابان مشغول کنیم ، ما را به هیچ جا نمی رساند .

رشد مردمان با آن نوع تعلیم و تربیتی که به آنها جوانی می بخشد تنها در شرایطی امکان دارد که در حیات اجتماعی شان تجدیدی پیش بینی شده باشد و به همین جهت مسایل تعلیم و تربیت و مخصوصاً تربیت جوانان از مسئله رشد و توسعه یا پیشرفت اجتماعی جدا نیست . با این حرفها خودمان را فریب ندهیم که تعلیم و تربیت از سیاست جداست و غرضش تربیت شخصیتهای ممتاز در عالمی جدا از عالم واقع است . هر جا که در کوشش جوانان برای پیشرفت چشم اندازی نیست زندگی خیلی زود تهی و بی حاصل می شود . اما وقتی گرفتار زمان حال هستیم نمی توانیم از چشم اندازها سخن بگوییم و این وظیفه سیاست اجتماعی و مربیان است که این دو جزء را به هم مربوط سازند .

برقرار کردن این ارتباط همیشه آسان نیست . در بسیاری از موارد مقتضیات حیات روزمره با احتیاجات آینده برخورد و تعارض دارد و ما که برای آینده تعلیم می دهیم و تربیت می کنیم

نمی‌توانیم بالمره دست از حال بداریم و مقتضیات آن را به حساب نیاوریم .

تعارض زمان حال و دورنماهای آینده در بسیاری از زمینه‌ها پدیدار است و در زندگی شغلی فی‌المثل حادث‌تر به نظر می‌رسد . با اینهمه ، امروز تحول جریان سریعی دارد و می‌توانیم امیدوار باشیم که در آینده نزدیک اکثریت مردمان به کارهایی پردازند که به آن علاقه دارند و کارشان آگاهانه و مبتکرانه باشد . اما امروز بسیاری از کسان هنوز به کارهای دشوار و یکنواخت اشتغال دارند .

چگونه می‌توان مرحله‌فعلی را پشت سر گذاشت و وضع تازه‌ای را فراهم و متحقق ساخت؟ این موضوعی است که با مسئله ساعات فراغت ارتباط پیدا می‌کند . بسیاری از جامعه‌شناسان قایلند به اینکه تنها در اوقات فراغت است که آدمی احساس رضایت از زندگی می‌کند . و حال آنکه هنگام کار چنین احساسی ندارد . به نظر آنها تمدن آینده، تمدن اوقات فراغت است . اما این دورنمایست کاملاً معمول و نادرست .

می‌توانیم امیدوار باشیم که تمدن آینده تمدنی است که در آن کار توأم با ابداع عمومیست یافته و فراغت دیگر محافظ شخصیت انسانی نیست . انسان آینده شخصیت خود را در کاری که آزادانه انتخاب کرده است و آن را با اهمیت و ابتکاری می‌شمرد ، حس می‌کند . اگر این چشم‌انداز درست باشد ، لزومی ندارد دو نوع تعلیم و تربیت خاص ، یکی برای کار و دیگری برای اوقات فراغت ، پیش‌بینی کنیم و در نظر بگیریم .

آن نوع تعلیم و تربیت که نیروی ابداع آدمی را باروری سازد در خورد این هر دو هدف است و به‌ما امکان می‌دهد که میان زمان حال ، که کار و بیکاری در آن تضاد دارند ، و آینده که این هر دو در آن خیلی به هم نزدیکند ، پلی ایجاد کنیم .

در اینجا توجه من مخصوصاً معطوف به مرحله فراغت از تحصیل و اختیار شغل است که مخصوصاً در زندگی جوانان دوره مهمی است . چگونگی این امر معمولاً با اوضاع و احوال بازار کار و مقتضیات فنی و اقتصادی صنایع مربوط است .

اختیار شغل در واقع آنچه‌ایست که مهم است که حیثاً تکلیف تمام زندگی انسان را معلوم می‌کند و در جریان همین مرحله است که معلوم میشود صداقت در کار ، روح ابداع و ابتکار ، و طرز همکاری با دیگران در حال رشد است یا نابود می‌شود . باید قبول کرد که تعداد مؤسساتی که روحی مناسب برای رشد این صفات بر آن حاکم باشد چندان زیاد نیست . در هر کشوری گروهی از جوانان در شرایطی کار می‌کنند که شوق و شور آنها را بر نمی‌انگیزد و شاید مایه ملالت خاطر هم بشود .

### وظایف مؤسسات تعلیم و تربیت

شرکت سر بیان در ترتیب شرایط زندگی جوانان مسلماً فقط یک قسمت از کار آنهاست .

قسمت دیگر آن کار در مؤسسات و سازمانهای تعلیم و تربیت با جوانان و برای جوانان است تعلیم و تربیت در این مورد چه راهنماییهایی می تواند به جوانان بکند؟ چنانکه از ملاحظات قبلی ما برمی آید، وظایف مدیران و مربیان خیلی بفرنجتر از اجرای برنامه ایست که براساس استفاده از استعداد های معین جوانان برای نیل به هدفهای خاص طرح شده است. تعلیم و تربیت باید در شرایط جدید زندگی توسعه یابد و کوشش تربیتی مدام ادامه یابد تا در برخورد با صور جدید زندگی روح و فکر تازه و نیازهای نو به وجود آید. در واقع مربی بیش از آنکه به علایق فعلی بیندیشد باید علایق جدید ایجاد کند و روح و فکر نو بسازد. ما به ندرت در جوانان روح طلب و نیاز به دانستن و عمل کردن می بینیم. وظیفه مربی اینست که این روح را غنا و سرشاری بخشد. بیداری و رشد حوایج و علایق هم مانند ایجاد احساس مسئولیت در جوانان از اصول اساسی تعلیم و تربیت است. برای تحقیق این اصول باید شرایطی فراهم آورد که در آن انگیزه فعالیت و هم امکان به ثمر رسیدن آن فراهم باشد. و ایجاد این شرایط برنامه ای می خواهد در خورد علاقه و شور و شوق جوانان به اعتلاء کشورشان و مسئولیتی که در پیشبرد امور احساس می کنند. شاید بسیاری از عوارض و ناراحتیهای جوانان در تمدن غربی ناشی از اینست که جوانان را به حال خود گذاشته اند و طبیعی است که نسلی که بی قید و فارغ از مسئولیت بار آمده هیجانی و شکاک و بی بند و بار باشد.

اگر این ملاحظات مبتنی بر اساس و مبانی صحیح باشد، تعلیم و تربیت متوجه شخصیت جوانان به مثابه یک موجودیت بی شود و وظیفه اصلی تعلیم و تربیت شناسایی دقیق و عمیق استعدادها و قوای ذاتی است که به شخصیت صورت و تعین می دهد. با این ترتیب، وظیفه مربی آشنایی نسبت به سلسله مراتب ارزشهاست.

تردید نیست که بیان دستورالعملها و اصول کلی آسانتر از تعیین وسایل اعمال آن دستورالعملهاست. و این درست است که از عمل بسیار چیزها می آموزیم. با اینهمه، اگر راه بروز شخصیت را نیابیم هرچه بکوشیم نتایج اساسی به دست نخواهیم آورد. به اینجهت، هرچند فلان یا بهمان انگیزه ممکن است صورت ظاهر فعالیت تعلیم و تربیتی را تغییر دهد، این فعالیت باید جامع و تام باشد و محور این جامعیت تصور شخصیتی است که به طور تام و جامع تربیت شده و واجد صفات و سجایای بشر دوستی باشد. در این طریق هرچه می آموزیم باید ناظر بر این امر باشد که جوانان را عمیقتر یا متفکتر، تندذهنتر و فعالتر سازد. ما علوم را از آنجهت نمی آموزیم که گروهی دانشمند متخصص داشته باشیم، بلکه غرضمان از تربیت جوانان اینست که بتوانند موافق مقتضیات تمدن جدید زندگی فعالانه ای داشته باشند و برطبق روشهای علمی فکر کنند. ما آنها را تعلیم نمی دهیم که هنرمند و دانشمند بارآیند، بلکه می خواهیم آنها صاحب احساسی عمیق و تخیلی شمر و سازنده باشند. به عبارت دیگر، می خواهیم آنها را مناسب جهانی که در آن زندگی می کنند، تربیت کنیم و احترام به زندگی دیگران و حسن نیت را در نهادشان پیورانیم.

ما اقتصاد و جامعه‌شناسی را فقط برای این نمی‌آموزیم که متخصص در این رشته‌ها داشته باشیم ، بلکه می‌خواهیم اشخاصی تربیت کنیم که جهانی را که در آن زندگی می‌کنند و در اداره آن سهیم هستند ، به شیوه‌ای درست و عقلایی بشناسند و اداره کنند .

اگر شخصیت‌هایی اینچنین بار آوریم ، می‌توانیم امیدوار باشیم که در شرایط جهان امروز ، که مدام در تجدد است ، بتوانند راه‌های مناسب مسائل جدید و طرح‌های فعالیت‌مثمر و ملاک‌های ارزشیابی تازه جست‌وجو و ابداع کنند . وقتی گردانندگان و مربیان چنین نظرها و روش‌هایی داشته باشند و به آنها عمل کنند ، نفوذ و تأثیرشان مستدام می‌شود . حال آنکه مربیانی که تنها به جهان و محیط محدود فعلی و فی‌المثل به ایجاد بعضی مفاهیم و تعلیم مهارت‌هایی که امروز ارزش دارد فکر می‌کنند و کوشش خود را در اوضاع و احوال از پیش معین‌شده محدود می‌کنند ، به محض تغییر شرایط ، نفوذ و تأثیر در نتیجه، جهت وجودیشان متفتی می‌شود و خود را تنها و وامانده کاروان آینده حس می‌کنند .

پیداست که بسیاری از مربیان موفق‌ت‌های خود را در زمینه خارجی و عینی مهم می‌شمارند و دل‌یشان هم اینست که آثار آن را می‌توان به سهولت درک کرد ، اما فعالیت‌هایی که من طرح آن را ریختم و عمیق و ناظر به آینده است ، به نظر آنها معین و صریح نیست و نمی‌توان آن را به صورت فرمولها و یا اعداد و ارقام نشان داد !

اما می‌بخشید اگر بگویم که ما بیشتر یاد‌مربیانی را گرامی می‌داریم که توانسته‌اند علایق ما را برانگیزند و نه آنها که صرفاً ما را تعلیم داده‌اند .

ترجمه رضا داوری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی